بهایی شناسی




بسم الله الرحمن الرحیم

بهائی شناسی

نویسنده:

جمعی از نویسندگان

ناشر چاپی:

سایت بهائی پژوهی

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

بهائی شناسی

مشخصات کتاب

بهائی شناسی

جمعی از نویسندگان

سایت بهائی پژوهی

بهائی شناسی

بَقیّهُ الله خَیرٌ لَکُم أن کُنتُم مؤمِنینَ (سوره هود آیه ۸۶) بقیهٔ الله برای شـما بهتر است اگر مومن باشید. مَن ماتَ وَ لَم یَعرِف إمامَ زَمانِه ماتَ میتَهً جاهِلیَهً. هر کس که بمیرد و امام زمانش را نشـناخته باشـد مانند مردم زمان جاهلیت (در اوج گمراهی و سرگردانی) مرده است. (رسول اکرم(صلی الله علیه و آله و سلم)) ما مسلمانان در انتظار شخص بزرگواری به نام حضرت محمد بن الحسن العسکری (عج الله تعالی فرجه الشریف) ملقب به مهدی موعود هستیم که با توجه به بشارت های تمام ادیان «به ویژه اسلام که این مسئله را به طور صریح و دقیق اشاره نموده» سـرانجام به دست توانای وی بساط ظلم و تبهکاری از روی زمین برچیده می شود و حکومت حقه ی الهیه، صلح جهانی را می گستراند. وی که امام دوازدهم شیعه و فرزند برومند امام حسن عسکری(علیه السلام) می باشد، بنا به نقل تواریخ معتبر اسلامی در نیمه ی شعبان ۲۵۵ هجری از مادری ارجمند به نام نرجس (نرگس) در شهر سامرا دیده به جهان گشودند و به علت نامساعد بودن شرایط و به خصوص خفقان خلافت عباسی، دور از انظار و مخفیانه نگهداری می شدند، تا اینکه از سال ۲۶۰ هجری که پدر گرامیشان امام حسن عسکری (علیه السلام) رحلت فرمودند بنا به مصالحی که خداوند مقرر فرموده بود غیبت صغرای ایشان آغاز گردید. حضرت مهدی(عج الله تعالی فرجه الشریف) در طول ۶۹ سال غیبت خود از طریق نواب خاص که به ترتیب عبارت بودند از عثمان بن سعید ـ محمد بن عثمان ـ حسین بن روح و علی بن محمد سیمری به هدایت شیعیان پرداخت، تا اینکه طی دست خطی که به آخرین نائب خود علی بن محمد سیمری مرقوم فرمود، و در کتب اسلامی از جمله احتجاج شیخ طبرسی جلد ۲ صفحه ۴۷۸ و غیبت شیخ طوسی صفحه ۳۹۵ ذکر شده، نیابت خاصه را از آن پس پایان یافته شناخته و تاریخ ظهورشان را مؤکول به خواست خداوند نموده اند. از آن هنگام دوران" غیبت کبری "فرا رسید و در توقیع دیگری وظیفه ی مردم را در آن ایام نسبت به اصول دین، از طریق پیروی از روش تحقیق و استدلال، و در فروغ دین، از مسیر اجتهاد و با تقلید از فقهای اعلم و با تقوی در هر زمان مقرر فرموده اند.

انگیزه های گمراهی

انگیزه ها و زمینه های گرایش به مدعیان مهدویت تاریخ اسلام نشانگر آن است که افراد بسیاری به خاطر دستیابی به قدرت و یا به خاطر اهداف شخصی از عنوان مقدس «مهدی موعود» سوء استفاده کرده اند، این سوء استفاده از همان قرن اول هجرت آغاز شد و در دوره ی خلافت عباسیان (از سال ۱۳۲ هجری قمری به بعد) به اوج خود رسید. البته این موضوع نه تنها به اصل مطلب و قیام با شکوه حضرت مهدی (عج الله تعالی فرجه الشریف) آسیبی نمی رساند، بلکه بیانگر اصالت و واقعیت آن است، چرا که اوصاف، ویژگی ها و نشانه های ظهور آن حضرت، و دستآوردهای ممتاز انقلاب جهانی او در همه ی ابعاد کمالات انسانی آنچنان از نظر آیات و روایات روشن است، که همه ی این افرادی که ادعای مهدویت یا بابیت کرده اند، به یک صد هزارم، این امتیازات و نشانه

ها دست نیافته اند، بلکه به عکس به فساد و انحراف دامن زده و بر نابسامانی ها افزوده اند. از آنجا که مسئله ی مهدی موعود و قیام و انقلاب جهانی او، و این که او پس از ظهور، سراسر جهان را که پر از ظلم و جور شده، پر از عدل و داد می کند، به طور مکرر از زبان پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) و حضرت علی (علیه السلام) و همه ی امامان معصوم (علیهم السلام) ذکر شده و از امور قطعی انکار ناپذیر است. از همان قرن اول، سوء استفاده از این نام و ادعای دروغین مهدویت آغاز شد یعنی عده ای خود را همان مهدی موعود دانسته و یا از طرف دیگر، گروهی از مردم به پندار غلط خود به مهدی موعود بودن بعضی از اشخاص اعتقاد پیدا کردند. با این که در مواردی حتی آن شخص چنین ادعایی را نداشت، بلکه آن را انکار می کرد. یکی از انگیزه های پدید آمدن این دین سازان این بود که آنها تصور می کردند باید به دنبال هر دوره ی ظلم و طغیان بی حد و مرز، رادمرد نجات بخشی بیاید و مردم را از یوغ ستم ها نجات بخشد، مثلاً مردم مسلمان از ظلم بنی امیه و سپس بنی عباس به ستوه آمده بودند، و از مهدی موعود که در روایات به عنوان مصلح کل و منجی جهان بشریت یاد شده، تصویری عالی در ذهن داشتند، از این رو زمینه برای پذیرش مهدی موعود، فراهم بود، بر همین اساس رندان سودجو از این زمینه ی موجود سوء استفاده کرده و به اغفال مردم پرداختند و یا احیاناً از روی ناآگاهی به قصد قربت دست به این کار می زدند به این امید که خود را از سایه ی شوم و هولناك ظلم و ستم طاغوت ها، نجات دهند، ولی در تشخیص مهدی موعود حقیقی، خطا می کردند. به هر روی بر اثر انگیزه های گوناگون، از اعتقاد و احساسات پاك مردم سوء استفاده کرده، و گروه هایی به دنبال مهدی های ساختگی پدیدار شدند.افرادی نیز با کج فهمی و با تصورات باطل و یا به قصد مرید پروری مدعی نیابت و یا ارتباط مستقیم با مهدی موعود شدند که از جمله آنها" شیخ احمد احسائی "مؤسس مکتب شیخیه بود.

بستر گمراهی

چگونگی تأسیس مذهب شیخیه در سال ۱۱۷۵ هـق در آبادی «اِحساء» واقع در کشور عربستان سعودی کنونی در کرانه خلیج فارس، پسری به دنیا آمد که او را احمد نامیدند، وی پس از تحصیلات اولیه، با فرقه های صوفیه که سابقه ی طولانی از عصر امام صادق (علیه السلام) تاکنون دارند روابط پیدا کرد، و کم کم روحیه ی صوفی گری در او پدیدار شد و مکتبی صوفیانه تحت عنوان "شیخیه "را رواج داد. او در سال ۱۲۴۲ه.ق. در سن ۶۷ سالگی در مدینه از دنیا رفت و در قبرستان بقیع دفن گردید. چون عقاید وی با اصول اسلامی مغایرت داشت و از جمله یکی از عقاید او این بود که معاد جسمانی را قبول نداشت، مورد اعتراض مراجع و علمای بزرگ آن زمان، مانند: ملا محمد تقی قزوینی (شهید ثالث)، آقا سید مهدی، حاج ملا محمد جعفر استر آبادی، سعید العلماء مازندرانی، شیخ مرتضی انصاری، شیخ محمد حسن صاحب جواهر و دیگران قرار گرفت، همه ی این علماء بطلان مذهب او را اعلام کردند. او براساس پیشینه ی فکری صوفی منشی، در عین آنکه شیعه بود، اعتقاد به چهار اصل داشت که عبارتند از: ۱- خدا ۲- پیامبر ۳- امام و ۴- باب امام (یعنی واسطه ی مخصوص بین امام و مردم) و مدعی بود که خود او نائب و باب خاص امام زمان (عج الله تعالی فرجه الشریف) می باشد. او در آخر عمر وقتی که تصمیم به مسافرت به مکه گرفت، یکی از شاگردانش به نام «سید کاظم رشتی» را جانشین خود کرد، و از مریدانش خواست که در غیاب او و پس از مرگش از سید کاظم رشتی پیروی کنند. از آن پس پیروان شیخ احمد احسایی به عنوان پیرو مذهب شیخیه معروف گشتند، پس از مرگ شیخ احمد احسایی، سید کاظم رشتی زمام امور شیخیه را به دست گرفت، او که هم عقیده ی استادش شیخ احمد احسایی بود، خود را از صف مسلمین جدا کرده و دارای مریدان مخصوص بود. سرانجام سید کاظم نیز در سال ۱۲۵۹ هـق از دنیا رفت. او برای پیروان و شاگردان خود جانشینی تعیین نکرد، لذا آنان پس از مرگ او حیران و سرگردان بودند، سرانجام چهار نفر ادعای جانشینی سید کاظم رشتی را نمودند که عبارتند از: حاج کریم خان کرمانی، میرزا شفیع تبریزی، میرزا طاهر حکاك اصفهانی و میرزا علی محمد شیرازی معروف به «سید

باب» مؤسس فرقه ی بابیه. اکثر پیروان سید کاظم رشتی به طرفداران حاج کریم خانی معروف هستند، مرکز این گروه کرمان است و رهبرشان اکنون یکی از نوادگان حاج محمد کریم خان می باشد". میرزا علی محمد شیرازی "یکی از کسانی بود که ادعا کرد که باید جانشین سید کاظم رشتی گردد، به این ترتیب سر و کله ی علی محمد در اینجا پیدا شد و کم کم ـ چنان که شرح داده خواهد شد ـ طرفدارانی برای خود فراهم کرد و فرقه ی بابیه را تأسیس نمود.

آغازگر گمراهی

بنیان گذار فرقه بابیه میرزا علی محمد شیرازی، بنیان گذار فرقه ی بابیه در روز اول ماه محرم سال ۱۲۳۵ هجری قمری مطابق با سوم (یا بیستم) اکتبر سال ۱۸۰۴ میلادی (در عصر سلطنت فتح علی شاه قاجار) در شیراز متولد شد. پدرش محمدرضا شیرازی بود که به خاطر شغل بزازی، او را محمدرضا بزاز می گفتند و در ایام کودکی علی محمد از دنیا رفت، از آن پس علی محمد تحت کفالت و سرپرستی مادرش فاطمه بیگم و دایی خود به نام سید علی درآمد. علی محمد در کودکی توسط دایی خود به مکتب" شیخ محمد عابد "که در محله ی قهوه ی اولیاء (بیت العباس) فعلی شیراز واقع بود، فرستاده شد. او سالیانی در نزد شیخ محمد عابد درس خواند و قدر مسلم، نوشتن و خواندن و قسمتی از ادبیات فارسی و عربی را در این مکتب آموخت و عقاید شیخیه توسط شیخ محمد به او منتقل شد. بنا به مدارک معتبر در کتب بهائیت نه تنها درس خواندن و مکتب رفتن میرزا علی محمد باب مسلم است، بلکه از قراین و لابلای مدارک می توان استفاده کرد که علی محمد حدود یازده سال نزد شیخ محمد عابد، درس خوانده است، زیرا او در ابتدای هفت سالگی به مکتب رفت و در پایان هفده سالگی ترک تحصیل نمود، و به کسب و کار مشغول شد و ادعای امی بودن وی که توسط طرفدارانش مطرح می گردد باطل و غیر واقعی است.

زمینه های گمراهی

متأثر شدن سید علی محمد از مکتب شیخیه و صوفیه چنان که معروف است اگر معمار خشت اول ساختمان را کج بگذارد تا ستاره ی ثریا دیوار آن کج می شود، نکته ی شایان توجه این که طبق مدارک موجود شیخ محمد عابد نخستین معلم علی محمد از نظر روحیه، شیخی مسلک بوده است چنان که فاضل مازندرانی (یکی از مبلغین بابی) در بخش سوم کتاب «ظهور الحق» صفحه ۲۶۳، و نبیل زرندی در کتاب «مطالع الانوار» ص۶۴ تصریح کرده اند که شیخ محمد عابد اولین معلم میرزا علی محمد، از علمای مذهب شیخیه بوده است، و این خود نشان می دهد که میرزا علی محمد در همان اوان، با مذاق شیخی گری پرورش یافته، از این رو، وقتی بزرگ شد دنبال همین مکتب را گرفت و تماس ریشه دار با مسلک شیخی گری داشت. علی محمد پس از خروج از مکتب خانه، و پیدایش روحیه ی شیخی گری در او، و تماس با علمای شیخیه، در خارج از مکتب خانه، علاقه و میل شدیدی به مطالب عرفانی و ریاضت پیدا کرد، در این زمان (در سن ۱۹ سالگی) همراه دایی خود سید علی، برای تجارت به بوشهر مسافرت نمود، مدت اقامت او در بوشهر درست روشن نیست، او در بوشهر به ریاضت و به اصطلاح تسخیر شمس می پرداخت و با سر برهنه به پشت بام رفته و برابر تابش سوزان و داغ آفتاب در بوشهر به خواندن اوراد و اذکار مشغول می شد. میرزا علی محمد که در غیاب، شیفته ی سید کاظم رشتی شده بود از بوشهر عازم کربلا شد و در آنجا مدتی در محضر درس سید کاظم رشتی شرکت کرد و در این مدت با شاگردان سید کاظم نیز آشنا گردید. نخستین ادعای میرزا علی محمد سال ۱۲۵۹ هجری قمری بود که سید کاظم رشتی (سر سلسله ی شیخیه پس از شیخ احمد احسایی) از دنیا رفت، ولی برای خود جانشین معین نکرد. آنها مذهب را دارای چهار رکن می دانستند: توحید، نبوت، امامت و" رکن رابع، "منظورشان از «رکن رابع» شیعه ی خالص و خاص بود و معتقد بودند که رکن رابع رابط میان امام غائب و مردم در دوران غیبت کبرای امام دوازدهم شیعیان است. شاگردان و طرفداران سید کاظم رشتی برای یافتن «رکن رابع»

که جانشین سید کاظم شود در صدد جستجو برآمدند، پس از چندی عده ای حاج کریم خان کرمانی را انتخاب کردند که بعدها از رقبا و دشمنان سرسخت علی محمد باب به شمار آمد، بعضی دیگران را انتخاب کردند و گروهی متحیر بودند، تا اینکه میرزا علی محمد در شب جمعه ۵ جمادی الاولی سال ۱۲۶۰ هجری قمری در سن ۲۵ سالگی در زمان سلطنت محمدشاه قاجار (پدر ناصرالدین شاه) ادعای بابیت کرد، و گفت: من باب و نایب خاص امام زمان (علیه السلام) و از ناحیه ی آن حضرت مأمور هستم، وی در آن موقع غیر از ادعای بابیت هیچ ادعای دیگری نکرد. چنان که وی در کتاب" احسن القصص "خود که در همان وقت تألیف نموده بود در تفسیر سورَهُ المُلکِ که اولین سوره ی آن کتاب است می گوید: «اللَّه قَدْ قَدَّرَ اَنْ یَخْرُجَ ذلک الکتاب فی تفسیرِ اَحْسَنَ الْقِصَصْ مِن عندِ محمد بن حسن بن علی بن حسن بن علی بن ابیطالب، علی عبدِه لِتَکُونَ حُجَّةُ اللَّه من عند الذِّکر علی العالمین بَلیغاً» خداوند تقدیر کرد که این کتاب در تفسیر احسن القصص از ناحیه ی محمد (امام زمان علیه السلام) فرزند حسن فرزند علی فرزند محمد فرزند علی فرزند موسی فرزند جعفر فرزند محمد فرزند علی فرزند حسین فرزند علی بن ابیطالب بیرون آمده، به دست بنده اش (علی محمد) برسد تا حجت خدا از طرف «ذکر» به جهانیان باشد. قابل توجه این که بیشتر ساده لوحانی که به میرزا علی محمد گرویدند او را تنها به عنوان باب و نایب و وکیل خاص امام زمان پذیرفتند در حالی که خبر نداشتند که میرزا علی محمد داعیه های دیگری را نیز در سر دارد.حتی ملا حسین بشرویه ای همشاگردی میرزا علی محمد در کربلا و اولین کسی که به او ایمان آورد و عده ای از بابیان اولیه مانند ملا جلیل رومی، ملا یوسف اردبیلی، ملا محمود خوئی، میرزا علی قزوینی و شیخ علی پسر ملا عبدالخالق یزدی، که در واقعه ی طبرسی (در قلعه شیخ طبرسی) توسط قوای دولتی کشته شدند به میرزا علی محمد نه به عنوان قائمیت و رسالت، بلکه به عنوان بابیت امام زمان (علیه السلام) ایمان آوردند، و ملا عبدالخالق یزدی که به وسیله ی ملا حسین، به علی محمد ایمان آورده بود، و فرزندش در واقعه ی طبرس کشته شد وقتی که نامه ای از ناحیه ی میرزا علی محمد در سال ۱۲۶۵ به او رسید که در آن نامه ادعای قائمیت کرده بود، بر سر خود کوفت و گفت پسرم به ناحق و باطل کشته شد.

توبه نامه

نخستین توبه از ادعاها توسط میرزا علی محمد شیرازی اِشراق خاوری (از نویسندگان معتبر بهائی) در کتاب تلخیص تاریخ نبیل صفحه ۱۳۰ می نویسد: «باب در مراجعت از مکه در بوشهر چند روزی اقامت کرد، دستورهایی به قدوس (محمد علی بار فروشی [بابلی] یکی از گروندگان به باب) در رساله ای به نام خصایل سبعه داد که آن را به شیراز ببرد که از جمله آن دستورها این بود: "بر اهل ایمان واجب است در اذان نماز جمعه جمله ی أشْهَدُ أنَّ عَلیاً قَبْلَ نَبیلْ بابُ بَقیَّةُ الله را اضافه کنند "و چون در بوشهر عده ای دور او را گرفتند و فساد به پا کردند میرزا حسین خان نظام الدوله تبریزی حاکم فارس مأمورینی را گماشت تا میرزا علی محمد باب را تحت الحفظ به شیراز آوردند. در آن زمان مقصود وی از علی قبل نبیل خودش یعنی علی محمد بود که خود را باب حضرت بقیهٔ الله (امام دوازدهم شیعیان) می دانست. به هر حال او را در شیراز محبوس کردند و سپس مجلسی با حضور علما و دانشمندان تشکیل یافت میرزا علی محمد باب در آن مجلس مورد مناظره علمی دانشمندان و علمای محقق شیراز قرار گرفت و از پاسخ به استدلالات علمی آنان عاجز ماند. سرانجام علی محمد در مسجد وکیل در حضور امام جمعه ی شیراز و علما و جمعیت زیادی از مردم ادعاهای خود را پس گرفت و اظهار توبه نمود. اِشراق خاوری در کتاب تلخیص تاریخ نبیل صفحه ۱۴۱ می نویسد: حضرت باب در حضور امام جمعه رو به جمعیت کرد و گفت: «لعنت خدا بر کسی که مرا وکیل امام غائب بداند، لعنت خدا بر کسی که مرا باب امام بداند، لعنت بر کسی که بگوید من منکر وحدانیت خدا هستم، لعنت خدا بر کسی که مرا منکر انبیاء الهی بداند، لعنت خدا بر کسی که مرا منکر امیرالمؤمنین و سایر ائمه ی اطهار بداند.» بدین ترتیب وی خلاصی یافت ولی تحت نظارت حکومت قرار داشت.

سرانجام شوم

پایان زندگی علی محمد شیرازی علی محمد باب اوضاع را در شیراز نامساعد دید و پی فرصت می گشت تا از شیراز فرار کند او با حاکم و والی اصفهان منوچهر خان معتمد الدوله گرجی روابط پنهانی داشت، از این رو هدفش این بود که به اصفهان برود و از آزادی ای که توسط حاکم اصفهان به او داده می شود بهره برده و منظورش را عملی سازد، لذا وی در سال ۱۲۶۱ ه. ق. به سوی اصفهان حرکت کرد و مورد استقبال و پذیرائی شاهانه منوچهر خان قرار گرفت و حتی زنی زیبا را به همسری وی برگزید و کاخی را در اختیار او گذاشت. در ربیع الاول سال ۱۲۶۳ معتمد الدوله در کام مرگ فرو رفت. با مرگ او پنهانی بودن اقامت میرزا علی محمد در اصفهان فاش شد، گرگین خان (پسر عموی معتمد الدوله که جانشین او در اصفهان شده بود) اوضاع را بحرانی و نامساعد دید و اخبار اصفهان را به مرکز (تهران) گزارش داد، و از مرکز دستور روانه ساختن باب به تهران صادر گردید، وی علی محمد باب را با چند سوار به طرف تهران فرستاد چون در این موقع محمد شاه در تهران نبود حاج میرزا آقاسی (صدر اعظم وقت) صلاح ندید که علی محمد باب به تهران وارد شود لذا دستور داد وی را از قریه «گلین» به تبریز بردند و از آنجا به زندان ماکو منتقل شد و پس از مدتی از زندان ماکو به زندان چهریق در آذربایجان غربی انتقال یافت. میرزا جانی مؤلف کتاب نُقْطَةُ الْكافْ مدت اقامت باب را در قلعه ی ماکو نزدیک به سه سال نوشته است و می گوید سپس به دستور یحیی خان حاکم ارومیه او را از ماکو به چهریق برده و محبوس نمودند. چنانکه ذکر شد، با اینکه باب در زندان به سر می برد، عده ای به هواخواهی از او در گوشه و کنار کشور (با تحریکات عوامل خارجی) شروع به اغتشاش کردند. هر روز آشوب هایی (مانند اغتشاش نیریز، زنجان، قلعه طبرسی و بَدَشت) در نقاط مختلف کشور توسط بابیها روی می داد که قطعاً دست استعمار به آشوب و اغتشاش دامن می زد. تا اینکه میرزا تقی خان امیرکبیر (که در آن زمان صدر اعظم کشور بود) به ناصرالدین شاه گفت: تا زمانی که باب و اطرافیانش زنده اند، هر روز گوشه ای از کشور دچار اغتشاش خواهد بود، باید آنها را از میان برداشت، ناصرالدین شاه با پیشنهاد امیرکبیر موافقت کرد، حسب الامر او علی محمد باب و چند نفر از یارانش را از قلعه ی چهریق به تبریز آورده و محبوس ساختند و پس از سه روز حکم اعدام باب صادر شد، و سرانجام او را قبل از ظهر روز چهارشنبه ۲۸ شعبان (یا سه شنبه ۲۷ شعبان) سال ۱۲۶۶ هجری در سن ۳۱ سالگی با محمد علی زنوزی (یکی از مریدان باب که در تبریز به او گرویده بود) در میدان تبریز اعدام کردند. از علی محمد آثاری به نام های: صحیفه عدلیه، تفسیر سوره کوثر، احسن القصص، بیان فارسی، بیان عربی و لوح هیکل و تعدادی الواح پراکنده بجای مانده است.

جانشینی

جانشین میرزا علی محمد مرد شماره دو فرقه ی بابی شخصی است به نام میرزا یحیی معروف به صبح ازل، وی با حسین علی بهاء (که شرح حالش ذکر خواهد شد) برادر بودند، پدرشان میرزا عباس معروف به میرزا بزرگ نوری بود در همان زمانی که علی محمد باب زنده بود، از مریدان پر و پا قرص باب همین دو برادر بودند، ولی علی محمد باب چون میرزا یحیی را (با این که از نظر سن کوچک تر از حسین علی بهاء بود» دلباخته تر دید و چنان دریافت که میرزا یحیی از روی صداقت طبع به او ایمان آورده، او را به القاب صبح ازل، مرآت، شهره و وحید مفتخر ساخت و او را به عنوان جانشین خود تعیین کرد. ناگفته نماند که نفوذ و تلاش های قُرَّةُ العَینْ از زنان طرفدار میرزا علی محمد هم که علاقه ی بیشتری به صبح ازل داشت، در این موضوع مؤثر بوده است، زیرا میرزا یحیی از همه جوان تر بود چه آنکه طبق نوشته ی «اِدوارد براون» (مورخ انگلیسی همزمان با دوران باب در زمان قاجاریه) پس از کشته شدن علی محمد باب، میرزا یحیی نوزده سال بیشتر نداشت. کوتاه سخن آنکه: همه ی بابیان حتی خود حسین علی بهاء، صبح ازل (میرزا یحیی) را به عنوان جانشین بعد از علی محمد باب شناختند، زیرا علی محمد باب، طبق وصیتش او را جانشین خود

قرار داده بود و برای تکمیل کتاب بیان فارسی و عربی (کتاب احکام صادره از علی محمد باب) سفارش کرده بود که او آن را تکمیل کند.(الواح خطی صفحه ۶ و مقدمه نقطهٔ الکاف)

رسوائی بر سر جانشینی

شورش و کشمکش بر سر جانشینی و سرانجام تبعید رهبران بابیه جریان به این منوال می گذشت، پیروان باب که در رأس آنها میرزا یحیی و حسین علی بهاء قرار داشتند و دشمن سرسخت ناصرالدین شاه بودند (چون او دستور اعدام باب را صادر کرده بود) در فکر توطئه چینی بر ضد ناصرالدین شاه افتادند (البته دست های مرموز استعمار که چشم طمع به کشور ایران دوخته بودند، در این مسیر آنها را کمک می کرد). به طوری که از صفحه ی ۳۱۳ تا ۳۱۵ جلد اول کتاب کواکب الدّریه (عبدالحسین آیتی) استفاده می شود: شش نفر از بابی های متعصب که از آن جمله ملا صادق ترک بود در نیاوران شمیران به طرف ناصرالدین شاه تیراندازی کردند و بعد با قمه و قداره به طرف شاه حمله بردند و او را مجروح نمودند ولی موفق به قتل ناصرالدین شاه نشدند ناصرالدین شاه بعد از این واقعه در صدد دستگیری و نابودی بابی ها برآمد. آن توطئه در روز بیستم شوال سال ۱۲۶۸ هجری واقع شد، دولت قاجار پس از واقعه ی سوء قصد، چهل نفر از افراد معروف بابیه که یکی از آنها حسین علی بهاء بود را شدیداً مورد تعقیب قرار داد. سرانجام آن چهل نفر را دستگیر کردند و ۲۸ نفر آنها را به قتل رساندند، بقیه را به زندان محکوم کردند ولی پس از مدتی آنها را آزاد ساختند. هنگامی که سربازان دولتی برای دستگیری میرزا حسینعلی او را تعقیب می کردند، توسط شوهر خواهرش به سفارت روس پناهنده شد و سفیر دولت روس (به نام کینیاز دالکورکی) از تحویل دادن وی به ماموران دولت ایران خودداری نمود و اظهار نمود که میرزا حسینعلی امانت دولت روس است. میرزا یحیی هم در این هنگام در نور مازندران به سر می برد به محض اینکه خبر دستگیر شدن و اعدام بابیان به او رسید به لباس درویشی درآمد و با عصا و کشکول پس از پیمودن مراحلی به بغداد فرار کرد. بالاخره حسین علی بهاء با فشار دولت قاجار دستگیر ولی با حکم اعدام روبرو نشد و سرانجام با دستیاری و پافشاری سفارت روس و نقشه های مرموز و حساب شده پس از چهار ماه زندان، در روز اول ربیع الاول سال ۱۲۶۹ از زندان نجات یافته و به صورت تبعید رهسپار بغداد گردید. با رفتن میرزا یحیی و سپس حسین علی به بغداد کم کم بقیه ی بابی ها از گوشه و کنار ایران به بغداد رفتند و در آنجا اجتماعی تشکیل دادند و در صدد برآمدند که به اجتماع بابیها سر و سامان دهند. مدت اقامت آنها در بغداد حدود یازده سال (از سال ۱۲۶۹ تا ۱۲۸۰) بود. کم کم مسلمانان عراق متوجه خطر بابیان و ادعاهای گوناگون آنها شدند اظهار تنفر علما و مردم روز به روز نسبت به آنها شدیدتر شد و شکایت خود را به دولت ایران رساندند، دولت ایران هم به وسیله ی سفیر خود در اسلامبول (واقع در ترکیه) از سلطان عثمانی (عبدالعزیز) که در آن زمان بر عراق نیز حکومت داشت تقاضا نمود که بابی های جمع شده در بغداد را به جای دیگری تبعید کند، سلطان عثمانی دستور داد تمام بابیان را به اسلامبول تبعید کردند، بابی ها در حدود چهار ماه در اسلامبول اقامت کردند. وقتی این گروه بابی به اسلامبول رسیدند، تا آن تاریخ حسین علی بهاء هیچ گونه ادعایی نداشت و همواره خود را پیرو علی محمد باب معرفی می کرد و برادرش میرزا یحیی را، جانشین باب می دانست، ولی طولی نکشید که آتش کدورت بین دو برادر (میرزا یحیی و میرزا حسین علی) شعله ور شد، و به همدیگر نسبت های ناروایی دادند، سرچشمه ی تمام نزاع ها ریاست بر بابیها بود، و حسین علی می خواست از آن تاریخ به بعد آوای استقلال سر دهد. ولی میرزا حسین علی برای وارونه جلوه دادن مطلب در کتاب بدیع صفحه ی ۳۷۹ علت اختلاف را بی عفتی میرزا یحیی دانسته و می گوید: «علت و سبب کدورت میرزا حسین علی از میرزا یحیی این بود که در حرم نقطه (میرزا علی محمد) روح ما سواه فداه تصرف نمود (مقصود همسر دوم علی محمد شیرازی است)، با این که در کل کتب سماوی حرام است و بی شرمی او به مقامی رسید که مخصوص زوجات خود را در مکتوبات خود حرام نمود، مع ذلک دست تعدی و خیانت به حرم مظهر ملیک عَلام گشود، فَأُفّ لَهْ و لِوَفائِهِ و کاش به نفس خود

قناعت می نمود بلکه او را بعد از ارتکاب (عمل) خود وقف مشرکین نمود و جمیع اهل بیان شنیده و می دانند سیئات او را.» پس از چهار ماه اقامت بابیها در اسلامبول، و شعله ورتر شدن آتش اختلاف میان آنان، دیگر دولت عثمانی صلاح ندید آنها در آنجا بمانند لذا آنها را به شهر «اَدِرْنِه» (یکی از شهرهای شمال ترکیه تحت حکومت عثمانی) تبعید نمود. سال ۱۲۸۱ ه.ق. این گروه به شهر ادرنه روانه شدند و تا حدود سال ۱۲۸۵ در آنجا بودند، در این مدت کشمکش سختی بین دو برادر (حسین علی و میرزا یحیی) و پیروانشان در گرفت، و آن قدر کشمکش سخت و افتضاح آور بود که خود میرزا حسین علی در کتاب بدیع صفحه ۳۲۶ می گوید: «و افتضاحی در این ارض بر پا شد که یکی از قنسول های این ارض تعجب نمود و به شخصی ذکر نمود که امر عجیبی واقع شده و جمیع اعجام (ایرانیان) به شماتت برخاستند که در این طایفه عفت و عصمت نیست.» و در صفحه ۳۱۲ بدیع می گوید: «چه از آن نفوس عجب نیست، حال از معرض بالله مرشدت بگو که در این امر بر او چه وارد شد، مسلم است که ازل (میرزا یحیی) به اکل و شرب و تصرف در ابکار و نساء مشغول بوده و اعمالی که والله خجالت می کشم از ذکرش مرتکب». و از همین تاریخ بین پیروان میرزا یحیی و میرزا حسین علی، جدایی و دو دستگی حاصل شد، دسته ی اول به نام" ازلیه "و دسته ی دوم به نام" بهائیه "خوانده شَدند اختلاف وقتی به اوج شدت رسید که حسین علی در سال ۱۲۸۹ سال چهارم اقامتش در ادرنه ادعای مقام «من یظهره اللهی» (یَعنی شخصی که قرار است خداوند او را ظاهر گرداند) نمود. حکومت عثمانی که ناظر کشمکش و نزاع این دو گروه بود، چاره ای ندید جز این که آن ها را از همدیگر جدا کرده، و از آنجا تبعید سازد، بنا به نوشته ی عبدالحسین آیتی (آواره) در کتاب کواکب الدریه: حسین علی را با ۷۳ نفر از پیروانش به شهر «عکّا» (از شهرهای فعلی اسرائیل) و میرزا یحیی صبح ازل را با سی نفر از پیروانش به قبرس تبعید کرد. بنابراین بابیها به دو گروه ازلی (طرفداران میرزا یحیی) و بهائی (طرفداران میرزا حسین علی) تقسیم شدند.میرزا حسین علی با کمک فرزندان و اطرافیان خود از حضور در عکا بهره فراوان برده و طی سالیان طولانی اقامت در آن شهر با نوشتن کتب و الواح گوناگون به تدریج رهبری بهائیان را به دست گرفت و میرزا یحیی بعد از چند سال اقامت تبعید گونه در قبرس از دنیا رفت و همان جا مدفون شد و هم اکنون یاران وی پراکنده می باشند که خود را" بیانی "می دانند و بهائیان را گمراه و فریب خورده می پندارند.

سرنوشت میرزا حسینعلی

سرنوشت میرزا حسینعلی بهاءالله مدعی دین جدید بهائیت در عکا چند ماهی نگذشته بود که بهائیان چند نفر ازلی را که در میانشان بودند به بهانه جاسوسی کشتند و بواسطه این جنایت خونین، میرزاحسینعلی و پسرانش و برخی از بهائیان توسط دولت عثمانی در عکا محبوس گردیدند میرزا حسینعلی همچنان در عکا بود تا به سال ۱۳۰۹ (در دوم ذی القعده) که پس از بیست شبانه روز تب و لرز در سن ۷۶ سالگی مرد و در سه کیلومتری عکا دفن شد". این محل امروز قبله بهائیان است. " یعنی باید رو به قبر میرزا حسینعلی نماز خوانده و فقط او را در نظر بیاورند. چون به گفته خودشان، شنونده ای جز او نیست و اجابت کننده ای غیر او نیست. میرزا حسینعلی دعاوی چندی داشت و به تناسب اشخاص یکی از آنها را عنوان می نمود. گاه خویشتن را رسول حق می خواند و زمانی خود را خدای عالمیان و پروردگار جهانیان معرفی می نمود و روزگاری خود را خدای خدایان و آفریننده پروردگاران قلمداد می کرد. البته در مواقعی هم که زمینه را نامساعد می دید دست از همه آنها می شست و تظاهر به مسلمانی می نمود میرزا حسینعلی سه زن اختیار نمود و فرزندانی داشت که از جمله آنها دو برادر ناتنی به نامهای عباس افندی و محمد علی افندی بودند و در پایان عمر در "لوح "عهدی که به منزله وصیت نامه اوست و در صفحه ۴۰۰ تا ۴۰۳ کتاب دیگرش به نام مجموعه الواح چنین می نویسد: (لسان از برای ذکر خیر است. او را به گفتار زشت میالائید..... مذهب الهی از برای محبت و اتحاد است. او را سبب عداوت و اختلاف منمائید)؟؟!! میرزا حسینعلی دارای القاب و مکتوبات بسیاری می باشد. القاب او عبارتند از: بهاءالله- اسم اعظم- جمال

مبارک- هیکل مبارک- جمال قِدم- حضرت اعلی- اب سماوی (پدر آسمان)- مبعث الرسل (مبعوث کننده پیغمبران)- مالک یوم الدین (صاحب روز جزا) ذات لم یلد و لم یولد. و اغلب این القاب در کتاب نظر اجمالی صفحه ۷۵ آمده است. عباس افندی عباس عبدالبهاء از نخستین زن میرزا حسینعلی به دنیا آمد. دوران کودکی و جوانی را همراه پدر گذراند. اما میرزا حسینعلی از زن دیگرش به نام مهد علیا، سه پسر داشت به اسامی: محمد علی افندی، میرزا ضیاء الله و میرزا بدیع الله. و همانطور که گفتیم بنابر لوح عهدی، بعد از عباس محمد علی معرفی شده بود. لیکن پس از مرگ پدر میان فرزندان جدائی افتاد و محمد علی با دو برادر دیگرش و دو تن از زنان میرزا حسینعلی و خواهران و پسر عموها بر عبدالبهاء شوریدند و با اینکه در لوح عهدی سفارش شده بود که اختلاف و نزاع نیفتد و احترام و دوستی اعضاء و بستگان دیگر مراعات شود و ناسزا و افترا موقوف گردد با این حال چون دو دستگی بالا گرفت، عباس، عبدالبهاء محمد علی را ناقض اکبر و مریدانش را ناقضیین خواند و پیروان خود را ثابتین نام نهاد. محمد علی نیز به تلافی، عبدالبهاء را رئیس المشرکین گفته، ابلیس لئین لقب داد. بار دیگر سرکار آقا (عباس)، برادر و مریدانش را به القاب پشه، سوسک، کرم خاکی، خفاش؛ جغد، کلاغ، روباه، گرگ، و باقی درندگان مفتخر ساخت و خویشتن را بلبل و طاووس نامید. میرزا محمد علی هم برای تکمیل باغ وحش خانوادگی، جناب ابن البهاء را گوساله و الاغ دو پا خوانده و خود را غضنفر الله (شیر خدا) لقب داد. سرانجام این تعارفات به جائی رسید که عباس اعلام داشت که برادرش محمد علی، بسیاری از الواح و احکام پدرش منجمله صورت نماز ۹ رکعتی را سرقت نموده و هنوز هم این عبادت عظمی مفقود می باشد.

سرسپردگی رهبران بهائیه

عباس افندی از پدر زیرک تر و محافظه کارتر و داناتر بود. خود را فردی عادی و غلام و بنده بهاء می خواند تا از او برهان و حجتی نخواهند و در عوض هرچه می توانست مقام باب و بهاء را بالا می برد. ایشان همیشه نان را به نرخ روز می خورد و بر خلاف پدر پایبند به یک حکومت و یک ولی نعمت نبود و در آستان هر دولتی ابراز چاکری می نمود. در اوائل که هنوز دولت روسیه ی تزاری برقرار بود در سایه عنایت آن حکومت استعماری می زیست و مریدانش در عشق آباد روسیه منزلتی داشتند و حتی به تشویق و پشتیبانی و مساعدت آن دولت در آنجا عبادتگاهی به نام مشرق الاذکار بر پا کردند. در همان اوقات خود وی برای اغفال دولت عثمانی و جلب توجه اینچین راز و نیاز می کند که ترجمه آن این است ": خدایا تو را به تاییدات پنهانی و توفیقات صمدانی و فیوضات رحمانیت خواستارم که دولت سربلند عثمانی که خلافت محمدی است، مؤید فرمائی و در زمین مستقر و مستدام داری. اما پس از آنکه دعاهای بهاء و بهائیان در حق حکومت روسیه ی تزاری به عکس مستجاب گردید و آن حکومت ستمگر منقرض شد، سرکار آقا دست به دامان انگلستان شد و گذشت ایام، پرده از حقایق برداشت و عثمانی ها دریافتند که عباس افندی به نفع دول انگلیس جاسوسی می کند و جمال پاشا فرمانده کل دولت عثمانی قصد اعدام وی را نمود. لیکن دولت انگلیس به حمایت از وی پرداخت ". چون این گزارش یعنی حکم اعدام سرکار آقا به لُرد بالفورد (وزیر امور خارجه وقت انگلیس) رسید در همان یوم وصول دستور تلگرافی به جنرال آلِنبی سالار سپاه انگلیس در فلسطین صادر و تاکید اکید نمود که به جمیع قوا در حفظ و صیانت حضرت عبدالبهاء و عائله و دوستان آن حضرت بکوشد ".بالاخره در این کشاکش قوای انگلیس در خاک عثمانی پیاده شد و جان عباس افندی نجات یافت و به سبب خدمات شایانی که ایشان نموده بود بلافاصله از جانب آن دولت به دریافت نشان عالی پهلوانی (نایت هود) و لقب سر مفتخر گردید. آنگاه به شکرانه این حمایت، سرکار آقا دست به دعا برداشت و درباره انگلستان چنین دعا نمود که ترجمه آن این است ": پروردگارا سرا پرده عدالت در این سرزمین بر پا شده است و من تو را شکر و سپاس می گویم. پروردگارا امپراطور بزرگ ژرژ پنجم پادشاه انگلستان را به توفیقات رحمانیت مؤید بدار و سایه بلند پایه او را بر این اقلیم جلیل (فلسطین) پایدار ساز. در کتاب خطابات جلد اول صفحه ۲۳ پس از آنکه به انگلستان رفته بود، اشاره می نماید که از اصل ملت

ایران و انگلستان از یک نژادند و بعد توضیح می دهد که ملت ایران باید جان خود را فدای ملت انگلستان نماید. عباس افندی در اواخر عمر، سفرهائی به اروپا و آمریکا به خرج مریدان نمود و در آنجا بسیاری مطالب تازه آموخت و با الهام از افکار نویی که در اروپا و آمریکا پدید آمده بود ۱۲ شعار تو خالی و فاقد پشتوانه عملی ترتیب داد و به نام تعالیم ۱۲ گانه بهائیت به این و آن عرضه نموده است. بهاییان هم این تعلیمات ظاهر فریب را وسیله تبلیغات وسیع خود به عنوان تعالیم درخشان دین جدید بهاییت به این و آن عرضه می نمایند. در سفر آمریکا عبدالبهاء در میان جمعی سوداگران تیز دندان آمریکائی به وطن فروشی پرداخت و چنین بانگ برداشت ": از برای تجارت و منفعت ملت آمریکا، مملکتی بهتر از ایران نه، چه که مملکت ایران مواد ثروتش همه در زیر خاک پنهان است. امید است ملت آمریکا سبب شود که آن ثروت ظاهر شود و ارتباط تام میان آمریکا و ایران حاصل گردد. حال تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل!!!... به سال ۱۳۴۰ ه. ق. (۱۳۰۰ ه. ش.) اجل عباس افندی فرا رسید و او را در حیفا کنار قبر باب دفن کردند. بد نیست یاد آور شویم که در تشییع جنازه او نمایندگان دولت انگلیس حضور یافتند و از طرف آن دولت بدین صورت مرگ او را تسلیت گفتند ": وزیر مستعمرات حکومت اعلیحضرت پادشاه انگلستان مستر وینستون چرچیل... تقاضا نمود مراتب همدردی و تسلیت حکومت اعلیحضرت پادشاه انگلستان را به جامعه بهائی ابلاغ نماید... و کُونت آلِنبی نیز.... اعلام نمود به بازمانگان فقید سر عبدالبهاء عباس افندی و جامعه بهائی تسلیت صمیمانه مرا... ابلاغ نمائید...

شوقی افندی

عباس افندی به هنگام مرگ فرزند پسر نداشت و با آنکه عبدالبهاء محمد علی افندی زنده بود، وی با نوشتن الواح وصایای خود برای رهبری و ریاست بهائیان قرار تازه ای نهاد و سلسله ولایت امرالله را تاسیس نمود. بنابر مضامین الواح وصایا ولی امرها ۲۴ نفر بوده و هر یک پس از دیگری خواهند آمد و هریک باید جانشین خود را تعیین نماید و ایشان روشن کننده آثار بهائی و مرجع مطاع همگانی و رئیس دائمی مجلس بیت العدل هستند. بر اساس همین نوشته، اولین ولی امر نوه دختری سرکار آقا یعنی شوقی افندی می باشد و پس از او سلسله اولیاء امر در نسل فرزند ذکور و بکر او خواهد بود. شوقی افندی پسر میرزا هادی افنان دختر زاده عباس به شمار می رفت و در ایام حیات جدش در دانشگاه آمریکائی بیروت و آکسفورد لندن به مطالعه و تحصیل پرداخت. پس از مرگ عبدالبهاء، شوقی به یاری مادرش به ریاست رسید اما گروهی او را نپذیرفتند و برخی از مبلغین و بزرگان بهائی همچون عبدالحسین آیتی (آواره) و صبحی کاتب عبدالبهاء و میرزا حسن نیکو و غیره از عقائد بهائی به دامان پاک اسلام برگشتند. و چون شوقی آنان را به باد فحش و بدگوئی گرفت، آنها هم با نوشتن کتاب هائی چون کشف الحیل و خاطرات صبحی مهتدی و فلسفه نیکو سوابق زشت و ناپسند ایام کودکی و جوانی شوقی را افشا کردند. گروهی دیگر از بهائیان الواح وصایا را نامعتبر دانسته" میرزا احمد سهراب "کاتب عبدالبهاء و شوهر خاله شوقی را که از خویشان نزدیک شوقی بود به پیشوائی برداشتند و نام" سهرابی "بر خود نهاده کاروان خاور و باختر را تشکیل دادند. شوقی افندی در ایام ریاست خود به تقلید از اروپائیان به بهائیت صورت تشکیلات حزبی داد و محافل منتخب محلی و ملی به وجود آورد. و در برخی کشورها آنها را به عنوان محافل مذهبی و یا شرکت های تجاری به ثبت رساند. روحیه ماکسول همسر شوقی در کتاب گوهر یکتا صفحه ۳۸۴ در این باره می نویسد ": میل مبارک آن است که محفل را به اسم جمعیت دینی و اگر نشد به عنوان هیئتی تجاری تسجیل نمائید ". به سبب همین تشکیلات اداری حزبی است که تاکنون بهائیت توانسته ماندگار شود. در ضمن هر کس مخالف میل شوقی کار می کرد ابتداء از این تشکیلات اخراج (طرد اداری) و سپس اگر مخالفت ادامه پیدا می کرد از جامعه بهائی بیرون می شد. (طرد روحانی) و بسیاری کسان گرفتار چنین مجازاتی شدند. در زمان حیات شوقی بود که حکومت یهودی اسرائیل در فلسطین روی کار آمد و به پاداش کوشش های بی شمار بهائیت در ایجاد چنین دولت بیگانه در قلب جامعه اسلامی این مسلک در آنجا رسمیت یافت و املاک و اموال ایشان تحت حمایت

واقع و از مالیات و عوارض معاف گردید. شوقی افندی برابر با سال ۱۳۳۶ ه. ش. در لندن به مرض آنفولانزا دچار شد و از دنیا رفت و در همان جا مدفون گردید. بر خلاف پیش بینی و پیشگوئی عباس افندی، شوقی عقیم بود و فرزندی نداشت و حتی جانشینی هم معین ننمود در نتیجه پس از مرگش کشمکش شدیدی میان بهائیان در گیر شد. بسیاری از بهائیان به ریاست معنوی زن آمریکائی شوقی به نام روحیه ماکسول (به لقب حضرت حرم) و ریاست ظاهری ایادیان امر الله باب ولایت امر را تا ابد مسدود دانستند. ۶ سال پس از مرگ شوقی در لندن با عجله تمام کنفرانسی شامل رؤسای بهائی هر محل تشکیل دادند و در آن اجتماع ۹ نفر اعضاء مجلس بیت العدل را انتخاب نمودند. این گروه نه نفره هر پنج سال یک بار تجدید انتخاب می شوند و بر بهائیان حکومت کرده و فرمان می دهند و فرمان آنها همچون فرمان یک رهبر معصوم برای بهاییان واجب الاطاعت است. دسته دیگری از پیروان شوقی بیت العدل را بی اعتبار و ساختگی دانستند (به علت اینکه باید رئیس دائمی و عضو ممتاز آن ولی امر الله باشد) و رئیس هیئت بین المللی ایادی به نام" چارلز میسن ریمی "را جانشین شوقی و ولی ثانی امر خواندند و طرفداران ایشان را" ریمی "می نامند. بعد از مرگ میسن ریمی یک نفر فرانسوی به نام ژوئل باری مارنجلا- جانشین وی شده است. در همین زمان جوانی از بهائیان خراسان در سرزمین اندونزی برخاست و مدعی شد که موعود کتاب اقدس و صاحب آئین تازه است. وی جمشید معانی (ملقب به سماء الله) نام دارد. طرفداران جمشید معانی را" سمائی "می نامند.

بررسی ادعاهای میرزا علی محمد

وی در سال ۱۲۶۰ هجری قمری با ارائه کتاب تفسیر سوره یوسف برای یکی از مریدان شیخی مسلک خود به نام ملا حسین بشرویه ای ادعای بابیت حضرت حجة بن الحسن العسکری را می نماید و ضمن مدارکی که از خود باقی گذارده، پیوسته ایمان خود را به وجود آن حضرت ابراز می نماید، ولی در ضمن اظهارات خود دعاوی متناقضی از قبیل قائمیت، نبوت و خدائی نیز داشته است که در پایان، از همه آن ادعاها توبه و بازگشت نموده است و متأسفانه با توجه به اینکه هیچ دلیلی بر اثبات حقانیت خود نداشت، حضرات بابی و بهائی وی را امام زمان می دانند. و پا را از این هم فراتر گذاشته و او را مؤسس شریعت بابیه می دانند یعنی شریعتی که فقط ۹ سال دوام داشت (۱۲۶۹-۱۲۶۰) این تناقضات بهترین دلیل بر بطلان این فرقه ساختگی می باشد. در اینجا لازم است که بدون غرض، و با نهایت واقع بینی و به طور بسیار مختصر مطالبی در زمینه های قائمیت خاتمیت، الوهیت و بالاخره قوانین و احکام، آن هم از کتابهائی که مورد قبول خود جامعه ی بهائی است آورده شود و با کمال بی طرفی حق را از باطل تشخیص داده و سخن درست را از کلام نابجا بازشناخت.

ادعاها

اعتراف میرزا علی محمد باب راجع به امام زمان (عج الله تعالی فرجه الشریف) ۱- در صفحه ۲۷ کتاب صحیفه عدلیه که از آثار خود میرزا علی محمد شیرازی است صریحاً اعلام داشته که حضرت امام حسن عسکری(علیه السلام) دارای فرزندی به نام محمد بوده که قائم اسلام و صاحب الزمان و امام دوازدهم است. ۲- در صفحه (۵) توضیح لغات و اصطلاحات کتاب بیان فارسی (از علی محمد شیرازی) در تفسیر حرف میم که در صفحه ۵۸ همان کتاب آمده می گوید «امام دوازدهم محمد بن الحسن العسکری» است. ۳- آقای اشراق خاوری (از مبلغان مشهور بهائی) در صفحه ۲۲ کتاب رحیق مختوم جلد اول از قول میرزا علی محمد نقل می کند که خود او گفته من بنده ی امام دوازدهم محمد بن الحسن العسکری (علیه السلام) هستم. ۴- مهمتر اینکه میرزا علی محمد در "لوح الف "در کتاب اسرار الآثار جلد ۱ صفحه ۱۸۰ به بعد مطالبی می گوید که خلاصه و ترجمه ی چند فراز آن این است: (بعضی نسبت داده اند که من ادعای امامت و یا رسالت کرده ام خدا ایشان را به سبب این تهمت بکشد... عده ای دیگر نسبت

بابیت به من داده انـد خـدا ایشان را لعنت کنـد. از برای حضـرت بقیهٔ الله بعد از نواب اربعه دیگر نایبی وجود ندارد و هر کس چنین ادعایی کند بر همه واجب است که او را بکشـند. سپس اعلام می کند که امروز امام زمان (عج الله تعالی فرجه الشـریف) محمد بن الحسن العسـکری(علیه السـلام) امـام بر حق و حجت خـدا می باشـد.) پس با توجه به اظهارات مـذکور کسانی که میرزا علی محمد شیرازی پسر میرزا رضای بزاز را قائم اسلام و امام دوازدهم می دانند، چه دلیلی در دست دارند؟ و چگونه با این همه تناقض گویی، این ادعا را از او پذیرفته اند؟ و آیا در پیشگاه پروردگار بزرگ و خداوند متعال چه پاسخ خواهند گفت؟

اعترافات سران بابیه و بهائیه به خاتمیت پیامبر مکرم اسلام

میرزا علی محمد علاوه بر ادعای بابیت و مهدویت مدعی تاسیس شریعت جدید و منسوخ نمودن اسلام است و کتاب بیان فارسی و بیـان عربی را نیز بـا هـدف تبیین احکام دین جدیـد نگاشـته است. اما جالب است که در کتب وی و دیگر رهبران بهائی به خاتمیت پیامبر اسـلام (صـلی الله علیه و آله و سـلم) صـریحاً اعتراف شـده است. اما در مورد خاتمیت حضـرت محمد (صـلی الله علیه و آله و سلم) پیامبر بزرگوار اسـلام بایـد بـدانیم، علاوه بر آنکه در قرآن کریم در موارد مختلفی به این موضوع اشاره شـده، احادیث زیادی نیز در ایـن زمینه وجـود دارد. در سـوره ی احزاب آیه ی ۴۰ خداوند حضـرت محمد(صـلی الله علیه و آله و سـلم) را صریحاً آخرین پیامبر دانسـته است. «ما کانَ مُحَمَّدٌ أَبا اَحَدٍ مِنْ رِجالِکُمْ وَلکِنْ رَسُولَ اللهِ وَ خاتَمَ النَّبِیینْ» (محمد(صلی الله علیه و آله و سلم) پدر هیچ یک از مردان شـما نیست ولکن فرستاده ی خدا و پایان دهنده ی پیامبران است) و در این زمینه بی مناسبت نیست از کتاب های باب و بهاء شواهـدی نیز درباره ی خاتمیت ذکر گردد: ۱- در صفحه ۵ کتاب صـحیفه عدلیه، خود میرزا علی محمد راجع به دین اسلام می گوید: این شـریعت مقدسه (اسلام) نسخ نخواهد شد؟ بَلْ حَلالُ مُحَمَّدٍ (صلی الله علیه و آله و سلم) حَلالٌ اِلی یَومِ القیامَهْ وَ حَرامُ مُحَمَّدٍ (صـلی الله علیـه و آله و سـلم) حَرامٌ اِلی یَـومِ القیامَـهْ ۲- میرزا حسـین علی (بهـاء) در کتاب اشـراقات صـفحه ۲۹۳ می گوید: «الصـلوهٔ و السـلام علی سَیِّدِ العالَمْ و مُرَبّی الاُمَمْ اَلَّذی بِه اِنْتَهَتِ الرِّسالَهْ و النُّبُوَهْ». «سـلام و و درود بر سـید عالم و مربی امم (حضرت محمد) که به وجود او رسالت و نبوت به انتها رسید. ۳- در صفحه ۷۸ کتاب رحیق مختوم جلد ۱ و صفحه ۱۱۴ قاموس توقیع جلد۱، در ترجمـه آیه ۴۰ سوره احزاب که قبلاًـ اشاره شـد، از قول میرزا حسـین علی بهاء می نویسـد که رسالت و نبوت به حضـرت محمد (صـلی الله علیه و آله و سـلم) ختم گردیـد و مقـام خودش رسـالت و نبوت نبوده و نیست. در این جا این سؤال مطرح می شود که با توجه به مطالب یاد شده آیا بهائیان میرزا علی محمد شیرازی و میرزا حسین علی را به چه مقامی می شناسند؟ و خلاصه اینکه آقایان چه کاره هستند؟

ادعاها

ادعای خدائی سران بابیه و بهائیه در کتب و آثار بابیه و بهائیه مدارکی دال بر ادعای الوهیت و خدائی توسط این مدعیان دین جدید مشاهـده می شود. این ادعاها به حـدی صـریح و روشن است که جای هیچگونه تفسـیر و تاویلی باقی نمی گذارد. به منظور بررسـی ادعاهـای فوق بـا نگـاه به برخی از مـدارک بهائیت مطالب جدیـدی روشن می شود: ۱- میرزا علی محمـد در صـفحه ۵ لوح هیکل الـدین که ضـمیمه ی کتـاب بیـان عربی است خود را ذات خـدا و هستی او معرفی می نمایـد. ۲- میرزا حسـین علی در صـفحه ۲۲۹ کتاب مبین اظهار می دارد: «لا اِلهَ اِلا اَنَا المَسـجُونُ الفَریـد» یعنی نیست خدایی غیر از من زندانی تنها! بنابراین یک نفر بهائی با توجه به اینکه تأویل و تفسیر در بهائیت حرام است و بایـد ظاهر عبارات مکتوب رهبران بهائی را بپـذیرد، بایـد معتقـد باشد که میرزا علی محمد شـیرازی و میرزا حسـین علی هر دو خدا هستند؛ و اگر چنین اعتقادی را نداشته باشد بهائی نیست ولی کفر بودن این ادعاها بر هر فردی آشکار و هویدا است به ویژه آنکه قبله بهائیان نیز قبر میرزا حسینعلی می باشد!!؟؟

احکام ضد انسانی و خلاف حقوق بشری میرزا علی محمد باب شیرازی

بهائیان، میرزا علی محمد را مهدی موعود اسلام و همه ادیان الهی دانسته و علاوه بر آن وی را موسس شریعت جدید بابیه و مبشر به ظهور دین بهاالله معرفی می کنند. ببینیم این شخص والا مقام و الهی (به تعبیر بهائیت) چه میگوید: ۱- ص ۳۰ کتاب بیان فارسی: لا-یجوز التدریس فی کتب غیر البیان. هیچگونه مجوزی برای تدریس هر کتابی غیر از بیان داده نمیشود!؟ ۲- ص۱۳۵ کتاب بیان فارسی: در وجوب خراب نمودن بقاع (متبرکه) قبل از هر ظهور توسط ظهور بعد ۳- ص ۱۵۷ کتاب بیان فارسی: مصادره نمودن اموال افراد غیر متدین به بیان ۴- ص۱۵۹ کتاب بیان فارسی: کلیه غنائم (که از جنگ بابیها با مسلمانان بدست می آید) متعلق به باب (میرزا علی محمد) است. ۵- بیان فارسی: بر هر پادشاهی که در دین بابیه به سلطنت می رسد واجب است احدی از غیر بابیها را بر روی زمین زنده نگذارد. ۶- ص۱۹۳ بیان فارسی: بر پنج قطعه زمین غیر از بابیها نباید زندگی و سکونت کنند. ۷- ص۱۹۸ بیان فارسی: در حکم محو و نابودی کلیه کتب مگر کتب نوشته شده در مورد بابیت. اعتراف عبدالبهاء به احکام ضد حقوق بشری میرزا علی محمد باب کتاب مکاتیب- جلد۱- صفحه ۲۶۶ ": در یوم ظهور حضرت اعلی (میرزاعلی محمد) منطوق بیان (عبارت بود از:) گردن زدن غیر بابیها، سوزاندن کتابها و اوراق، ویران کردن بقاع متبرکه و کشتن همه ی مردم مگر کسانی که ایمان بیاورند و باب را تصدیق کنند. مهدی موعود مورد ادعای بهائیان که بایستی موجب سعادت و خوشبختی جوامع بشری و آرامش روحی و روانی جامعه و منادی وحدت و یکرنگی باشد، چگونه حکم قتل و غارت انسانها و سوزاندن سایر کتب را میدهد و روی امثال چنگیزخان مغول را سفید می نماید. این احکام به حدی شرم آور است که رهبران بهائیت مجبور شده اند بگویند دین بهائی از دین بابی جداست و به همین علت با آن همه مقامی که برای میرزا علی محمد باب قائل بوده و محل تولد وی در شیراز هم به عنوان محل حج آنان برایشان واجب می باشد از چاپ و نشر کتب باب مخصوصاً بیان فارسی و بیان عربی خودداری می کنند. حال جناب میرزا حسینعلی نوری که خود را پیغمبر جدید و مدعی دین مدرن و جدید برای بشر قرن بیست و یکم و قرون آتی می داند چه دستاوردهائی را به بشریت تشنه عدالت و آسایش به ارمغان آورده است و چگونه به تساوی حقوق زن و مرد و صلح و عدالت جهانی عمل می شود: ۱- طاهر کردن نجاسات در صورتی که آب موجود نبود با گفتن ۵ مرتبه " الله اطهر "به طرف شیء نجس، پاک و طاهر می گردد.(صفحه ۵ کتاب اقدس) ۲- تحریم نماز جماعت و امر به معروف و نهی از منکر (در صفحه ۵) ۳- زنان شایسته ی بجا آوردن حج بهائی نیستند. (صفحه ۱۰) حج در نزد بهائیان، زیارت خانه میرزا علی محمد باب!!؟ در شهر شیراز و باغ رضوان در بغداد (محل اقامت و ادعای نبوت میرزا حسینعلی) و قبله آنان، قبر میرزا حسینعلی در عکای اسرائیل است. یعنی بهائیان دارای دو کعبه هستند!!؟؟ و برای اولین بار قبر یک انسان، قبله بشریت مدرن شده است. ۴- بیت العدل محل جمع آوری پول زنا و روابط نامشروع میان زن و مرد به طور نامحدود است. اگر مرد و زنی مرتکب زنا شدند مقدار ۹ مثقال طلا به بیت العدل می دهند و بخشیده می شوند و اگر هوس کردند برای بار دوم روابط نامشروع برقرار کنند مقدار دوبرابر (۱۸ مثقال) طلا به بیت العدل هدیه می کنند و با همین فرمول به روابط نامشروع خود ادامه می دهند و صندوق بیت العدل را با مثقالهای طلا پر می کنند و حدی براین عمل حرام متصور نیست. (یعنی ناموس بهائی ۹ مثقال طلا ارزش دارد؟؟) ۵- دستور سوزاندن و آتش زدن انسانها به جرم ایجاد حریق. (صفحه ۱۸) کسی که عمداً خانه ای را آتش زد پس او را با آتش بسوزانید و اگر کسی مرتکب قتل شد او را بی درنگ بکشید. ۶- اجازه ازدواج یک مرد با دو زن و استفاده از کنیز و به استخدام در آوردن دختران دوشیزه برای خدمت رسانی به مردان!!؟؟ آیا اینست مفهوم تساوی زن و مرد در بهائیت؟ آیا به نظر بهاالله، زن همچنان کنیز و مستخدم مرد باید باشد؟ آیا اینست مفهوم وحدت عالم انسانی؟؟ ۷- اجسام و اشیاء نجس در نزد بهائیان طاهر و پاک هستند: ۸- نامشخص بودن ازدواج با محارم و عدم وجود حکم شرعی محارم در بهائیت جناب میرزا حسینعلی فقط ازدواج با زن پدر را حرام اعلام کرده و در مورد ازدواج با

سایر محارم حکمی ذکر نکرده است. آیا عدم ذکر، دلیل بر جواز ازدواج با محارم نیست و اصولاً محارم در بهائیت چه کسانی هستند. ۹- حکم غیر عملی در مورد ناراحت و محزون کردن دیگران. اگر فردی را محزون و ناراحت کردید بایستی ۱۹ مثقال طلا انفاق کنید. از همه حقوقدانان و دانشمندان علم قضاوت دعوت می شود نحوه اجرای این حکم را تبیین نموده و به بشریت عصر اتم و فضا و فنآوری اطلاعات هدیه کنند. جالب اینجاست که حکم زنا و هتک ناموس یک دختر ۹ مثقال طلا و حکم شکستن دل دیگران ۱۹ مثقال طلا می باشد!!؟ حکم نقص عضو در بهائیت چیست؟ وصدها سوال دیگر...

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحیم

جاهِدُوا بِأَمْوالِکُمْ وَ أَنْفُسِکُمْ فی سَبیلِ اللَّهِ ذلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :

الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه

ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...

د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز)طراحی سیستم های حسابداری ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...

ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت : ۲۳۷۳ شناسه ملی : ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵(۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳ ، شماره کارت :۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳و شماره حساب شبا : -۰۶۲۱-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۱۸۰-IR۹۰ ۶۰۹-۵۳به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می‌گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی‌گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».

